فصل‌نامهٔ بین‌المللی علمی – تخصصی مطالعات زبان فارسی(شفای دل سابق)
سال هشتم، شمارهٔ بیست و چهارم، زمستان ۱۴۰۴ (صص ۱۱۵-۱۴۲)
مقالهٔ پژوهشی
Doi: 10.22034/jmzf.2026.596501.1288

نشانه‌شناسی فرهنگی و اسطوره‌ای در شعر شمس لنگرودی

مریم مشهدی زاده[۱]

چکیده

شعر شمس لنگرودی در گسترهٔ شعر معاصر فارسی، با تکیه بر زبانی ساده، روایت‌محور و در عین حال چندلایه، ظرفیت بالایی برای خوانش نشانه‌شناختی و اسطوره‌ای دارد. این پژوهش با هدف واکاوی سازوکارهای دلالتی در شعر او انجام شده است تا روشن سازد چگونه نشانه‌های روزمره، اشیای پیرامونی و عناصر زیست جهان معاصر در بافت شعری وی به کلان‌نشانه‌های فرهنگی تبدیل می‌شوند و به جای بازتولید مستقیم اسطوره‌های کهن، نوعی اسطوره‌مندی مدرن و تجربه‌گرایانه را پدید می‌آورند. ضرورت این تحقیق از آنجا ناشی می‌شود که با وجود توجه به زبان، روایت و سادگی بیان در شعر شمس لنگرودی، سازوکارهای نشانه‌ای و اسطوره‌ای تولید معنا در آثار او کمتر به‌صورت روشمند بررسی شده است. از این‌رو، مطالعهٔ حاضر می‌کوشد نشان دهد شعر شمس در مرز میان امر فردی و جمعی حرکت می‌کند و تجربهٔ شخصی را به حافظهٔ فرهنگی پیوند می‌زند. پرسش اصلی تحقیق این است که مهم‌ترین نظام‌های نشانه‌ای فرهنگی در شعر شمس لنگرودی کدام‌اند و بن‌مایه‌های اسطوره‌ای چون مرگ، باززایی، آستانه‌مندی و چرخه فقدان چگونه در سطح زبان، تصویر و روایت بارکد گذاری می‌شوند. روش پژوهش توصیفی ـ تحلیلی و مبتنی بر خوانش نزدیک متون شعری است و چارچوب نظری آن از مفاهیم نشانه‌شناسی فرهنگی همراه با رویکردهای اسطوره‌پژوهی مدرن بهره می‌گیرد. یافته‌ها نشان می‌دهد شمس لنگرودی با جزئی‌نگاری و بیان موجز، اشیا، بدن و طبیعت را به حاملان حافظه فرهنگی بدل می‌سازد و از رهگذر آن، اسطوره‌هایی متناسب با زیست‌جهان معاصر خلق می‌کند.

واژه‌های کلیدی: شعر معاصر فارسی، نشانه‌شناسی فرهنگی، نقد اسطوره‌ای، شمس لنگرودی.

---

[۱] - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران.
m.mashhadizadeh24@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۰- **تاریخ پذیرش**: ۱۴۰۴/۰۹/۲۰

۱.مقدمه

شعر معاصر فارسی پس از تجربهٔ دهه‌های پرالتهاب چهل و پنجاه و عبور از بحران‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی، در دهه‌های پایانی قرن چهاردهم هجری شمسی با چرخشی آشکار در لایه‌های زبانی و بیانی روبه‌رو شد. این چرخش، نشان‌دهندهٔ عبور از کلان‌روایت‌های حماسی و ایدئولوژیک به سوی جزئی‌نگاری، عینی‌گرایی و بازنمایی خلاقانه زیست‌جهان روزمره بود. در این میان، شمس لنگرودی یکی از شاخص‌ترین چهره‌های شعر معاصر (به‌ویژه در جریان ساده‌نویسی) است که توانست زبانی متمایز را پایه بگذارد؛ زبانی که در عین برخورداری از ایجاز و سادگی ظاهری، از غنای دلالتی عمیقی بهره می‌برد. شعر او نمونه‌ای برجسته از آشتی میان سادگی بیان و لایه‌های عمیق معنایی است. این ویژگی، لزوم خوانش‌های جدی‌تر و روشمندتر را از منظر نشانه‌شناسی و نقد ادبی معاصر دوچندان می‌کند تا فرایندهای پنهانِ معناسازی در آن آشکار شود.

یکی از کارآمدترین رویکردها برای تبیین جهان شعری لنگرودی، تلفیق حوزهٔ «نشانه‌شناسی فرهنگی» (به‌ویژه مکتب تارتو-مسکو و نظریهٔ سپهر نشانه‌ای یوری لوتمان (Juri Lotman) با رویکردهای نوین «نقد اسطوره‌ای» است. در این دیدگاه، متن ادبی صرفاً یک سازهٔ زبانی مجرد نیست، بلکه فضایی پویا از برخورد کدهای فرهنگی گوناگون است که در آن، نشانه‌های مادی تولید معنا می‌کنند. شمس لنگرودی با تکیه بر اقتصاد زبانی و تمرکز بر اشیای روزمره، طبیعتِ صامت و حتی عناصر فیزیکی بدن، آن‌ها را از دلالت‌های اولیه و قاموسی خود تهی کرده است و به کلان‌نشانه‌های فرهنگی بدل می‌سازد. این نشانه‌ها، واسطه‌ای پویا میان تجربهٔ زیسته و فردی شاعر با حافظه جمعی و تاریخی جامعه می‌شوند. از سوی دیگر، اسطوره در شعر او شکل سنتی و تکرار کهن‌الگوهای حماسی را ندارد؛ بلکه شاعر با فرایند «اسطوره‌زدایی» از مفاهیم سنتی و هم‌زمان «اسطوره‌سازی» از امور عادی، به بازخلق اسطوره‌های معاصر دست می‌زند. ضرورت این تحقیق در آن است که نشان دهد

چگونه شعر شمس لنگرودی از مرز میان امر فردی و امر جمعی عبور کرده و نوعی «اسطوره‌مندیِ نرم» و فرهنگ‌مبنا را پدید می‌آورد. این رویکرد به ما کمک می‌کند تا دریابیم چگونه ساده‌نویسی در شعر امروز، نه به معنای سطحی‌نگری، بلکه به عنوان یک استراتژی نشانه‌شناختی برای پیوند زدن بحران‌های روحی انسان مدرن به حافظه جمعی عمل می‌کند. بر این‌اساس، هدف اصلی پژوهش حاضر، واکاوی و رمزگشایی از نظام‌های نشانه‌ای فرهنگی و بن‌مایه‌های اسطوره‌ای در شعر شمس لنگرودی است. ما در این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسش‌ها هستیم که: چگونه عناصر مادی و روزمره در شعر شمس به نشانه‌های فرهنگی حامل حافظه جمعی تبدیل می‌شوند؟ بن‌مایه‌های اسطوره‌ای (همچون چرخه مرگ و باززایی، آستانه‌مندی و سوگ) چگونه در زبان و تصویرپردازی او بارکد گذاری می‌شوند؟

۱ـ۱. بیان مسئله و سؤالات تحقیق

شعر معاصر فارسی همواره عرصه‌ای پویا برای بازخوانی سنّت‌ها، باورها و اسطوره‌های کهن در رویارویی با زیست‌جهان مدرن بوده است؛ در این میان، محمد شمس لنگرودی با زبانی که از یک‌سو به عینی‌گرایی، سادگی و زیست روزمره گرایش دارد و از سوی دیگر در لایه‌های زیرین خود سرشار از دلالت‌های کهن‌الگویی و نشانه‌های برآمده از حافظهٔ جمعی است، موقعیتی ویژه در شعر امروز دارد. نشانه‌شناسی فرهنگی و رویکرد اسطوره‌ای این بستر را فراهم می‌آورند که شعر شمس لنگرودی نه صرفاً متنی منفرد و زبانی، بلکه پدیداری فرهنگی تلقی شود که در آن نشانه‌های اسطوره‌ای (نظیر کهن‌الگوهای مرگ و رستاخیز، زوال و آفرینش، تبعید وجودی و تقابل‌های بنیادین نور و ظلمت) مدام بازتولید و بازخوانی می‌شوند. مسئلهٔ اصلی این پژوهش آن است که نشانه‌ها و اسطوره‌های فرهنگی با چه سازوکارها و کارکردهایی در بافت زبانی به‌ظاهر ساده و محاوره‌ای او مفصل‌بندی شده‌اند و شاعر چگونه توانسته است عناصر

اساطیری (اعم از بومی، ملی، سامی و یونانی) را از قالب کهن و انتزاعی‌شان خارج ساخته و به ابزاری برای بازنمایی بحران‌های اگزیستانسیال، تنهایی، عشق و وضعیت انسان معاصر بدل کند. بر همین‌اساس، پژوهش حاضر در پی پاسخ‌گویی به این پرسش‌های بنیادین است که: مؤلّفه‌ها و سازوکارهای نشانه‌شناسی فرهنگی و اسطوره‌ای در جهان شعری شمس لنگرودی چگونه صورت‌بندی شده‌اند؟ کدام کهن‌الگوها و نشانه‌های اسطوره‌ای بیشترین بسامد و محوریت را در منظومهٔ فکری او دارا هستند و پیوند آن‌ها با مضامین محوری چون مرگ، زوال، عشق و نوستالژی چگونه تبیین می‌شود؟ و در نهایت، شاعر با چه تمهیدات و شیوه‌های نشانه‌شناختی دست به «اسطوره‌زدایی» یا «اسطوره‌آفرینی نوین» زده و توانسته است امر اسطوره‌ای ازلی را با امر انضمامی و تجارب زیستهٔ جهان مدرن درهم‌آمیزد؟

۱-۲. اهداف و ضرورت تحقیق

هدف بنیادین این پژوهش، بازشناسی سازوکارهای نشانه‌شناسی فرهنگی و تحلیل کارکرد کهن‌الگوهای اساطیری در ساختار زبانی و معنایی شعر شمس لنگرودی و چگونگی پیوند آن با مضامین مرگ، عشق و بحران‌های اگزیستانسیال انسان معاصر است؛ ضرورتی که از لزوم واکاوی لایه‌های ژرف و بینامتنی در پشت سادگیِ فریبندهٔ زبان او و پر کردن خلأ پژوهش‌های نظام‌مند میان‌رشته‌ای در تلاقی «نشانه‌شناسی فرهنگ» و «شعر ساده‌گرا» ناشی می‌شود. این بررسی علاوه بر آشکارسازی فرایند اسطوره‌زدایی و اسطوره‌آفرینی نوین در شعر این شاعر برجسته، الگویی کاربردی برای فهم بازتولید نشانه‌های فرهنگی در متون مدرن ارائه داده و به غنای نقد ادبی معاصر کمک می‌کند.

۱-۳. پیشینهٔ تحقیق

موسوی، فاطمه زهرا، صالحی، جواد (۱۴۰۳)، در مقالهٔ «کاربرد نشانه‌شناسی در تحلیل شعر شمس لنگرودی: بررسی استعاره‌های اجتماعی و تاریخی در بازنمایی بحران‌های هویتی»، به بررسی نحوهٔ بازنمایی بحران‌های هویتی در آن‌ها پرداخته است. شمس لنگرودی، با بهره‌گیری از استعاره‌ها و نشانه‌های اجتماعی و تاریخی، به عنوان ابزاری برای بازتاب واقعیت‌های اجتماعی، فرهنگی و تاریخی جامعه ایران، بحران‌های هویتی را در اشعار خود به تصویر می‌کشد.

صادق‌وند، سجاد و همکاران (۱۴۰۱)، در مقالهٔ « وجود، زمان و پدیدارشناسی وجودی در اشعار شمس لنگرودی»، نشان می‌دهد که این سه مفهوم عمده وجودی در اشعار پرتعدادی انعکاس یافته است. شاعر ضمن مراعات شعریت و منطق هنری با تمهیدات و فنون شاعری، دغدغه‌های اگزیستانسیالیستی خود را نیز منعکس ساخته است.

فیاض‌منش، پرند، و همکاران (۱۳۹۷)، در مقالهٔ «تحلیل نشانه‌های بلاغی در عاشقانه‌های شمس لنگرودی»، نشان می‌دهند محتوای عاشقانه‌ها دارای سه ضلع برجستهٔ معشوق، عشق و شعر در یک مثلث عاشقانه است که شاعر از انواع نشانه‌های بلاغی برای تشریح آن استفاده نموده است.

کنونی، امین (۱۳۹۵)، در پایان‌نامهٔ «بررسی و تحلیل سبک اشعار شمس لنگرودی»، در دانشگاه قم. نشان می‌دهد که در مجموعه اشعار لنگرودی، به ترتیب میزان کاربرد، بیشترین هنجارگریزی‌ها در سطح ادبی و بعد از آن در سطح زبانی صورت‌گرفته است.

نوآوری این مقاله در این است که برخلاف پژوهش‌های پیشین که عمدتاً بر استعاره‌های اجتماعی، نشانه‌های بلاغی، ویژگی‌های سبکی و مضامین وجودی شعر شمس لنگرودی تمرکز داشته‌اند، این پژوهش شعر او را در چارچوب نشانه‌شناسی فرهنگی و اسطوره‌ای بررسی می‌کند. ازاین‌رو، مقاله حاضر می‌کوشد نشان دهد که

چگونه عناصر روزمره و تصاویر شعری در آثار شمس، فراتر از کارکرد زبانی و بلاغی، به نشانه‌هایی فرهنگی و حامل لایه‌های اسطوره‌ای و حافظه جمعی تبدیل می‌شوند.

۲. بحث و یافته‌های تحقیق

۲-۱.نشانه‌شناسی اسطوره‌ای

نشانه‌شناسی اسطوره‌ای یکی از رویکردهای مهم در تحلیل متون ادبی و فرهنگی است که می‌کوشد لایه‌های پنهان معنا را در پسِ نشانه‌ها، تصاویر و روایت‌ها آشکار کند. در این رویکرد، اسطوره نه صرفاً روایتی کهن یا متعلق به گذشته، بلکه نوعی نظام دلالتی تلقی می‌شود که در بطن زبان، فرهنگ و بازنمایی‌های اجتماعی حضور دارد. «رولان بارت (Roland Barthes) از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این حوزه است که اسطوره را «نظام نشانه‌ای مرتبه دوم» می‌داند؛ بدین معنا که یک نشانه در سطح نخست، در سطحی دیگر به دالِ معنایی تازه تبدیل می‌شود و مفاهیمی فرهنگی، تاریخی و ایدئولوژیک را حمل می‌کند. از این منظر، اسطوره سازوکاری است که امر تاریخی و ساخته‌شده را طبیعی، بدیهی و ازلی جلوه می‌دهد و از همین راه، معناهای فرهنگی را در ذهن جمعی تثبیت می‌کند» (بارت، ۱۳۸۰: ۱۵۲).

در تحلیل ادبی، این دیدگاه امکان آن را فراهم می‌سازد که عناصر ظاهراً ساده و روزمره متن، همچون اشیا، تصاویر، رنگ‌ها، زمان‌ها و کنش‌های تکرارشونده، به‌عنوان حاملان معناهای ژرف‌تر خوانده شوند. به بیان دیگر، نشانه‌شناسی اسطوره‌ای نشان می‌دهد که چگونه متن ادبی می‌تواند از سطح بیان مستقیم فراتر رود و از خلال نشانه‌های عادی، ساختارهایی از حافظه جمعی، تجربه تاریخی و تخیل فرهنگی را بازتولید کند. در اینجا، معنا نه فقط در واژگان، بلکه در شبکه روابط میان نشانه‌ها شکل می‌گیرد و خواننده با عبور از سطح ظاهری متن، به لایه‌های اسطوره‌ای و فرهنگی آن دست می‌یابد.

میرچا الیاده (Mircea Eliade) نیز با نگاهی متفاوت، اسطوره را بازتاب الگوهای بنیادین و تکرارشوندهٔ تجربهٔ انسانی می‌داند. از نظر او، «اسطوره‌ها روایت‌هایی هستند که به زمان آغازین و امر قدسی بازمی‌گردند و به همین سبب، در فرهنگ‌ها به صورت الگوهای پایدار بازتولید می‌شوند. این دیدگاه در نقد ادبی اهمیّت فراوان دارد، زیرا نشان می‌دهد که بسیاری از تصاویر، موقعیت‌ها و کنش‌های ادبی، بازتابی از ساختارهای دیرپای ذهن جمعی‌اند؛ ساختارهایی که اگرچه ممکن است در ظاهر مدرن و فردی باشند، در عمق خود به الگوهای کهن فرهنگی و اسطوره‌ای پیوند دارند» (الیاده، ۱۳۷۳: ۸۵).

در امتداد این مباحث، نشانه‌شناسی فرهنگی یوری لوتمان نیز افق تحلیل را گسترش می‌دهد. لوتمان «فرهنگ را مجموعه‌ای از نظام‌های نشانه‌ای می‌داند که در فضایی موسوم به «سپهر نشانه‌ای» با یکدیگر در تعامل‌اند. در این فضا، معنا از طریق ارتباط، تقابل و بازتفسیر نشانه‌ها تولید می‌شود و متن ادبی به‌مثابهٔ جزئی از حافظه فرهنگی، در شکل‌دهی و انتقال این معناها نقش ایفا می‌کند. بر این‌اساس، اسطوره در ادبیات تنها یادگار گذشته نیست، بلکه سازوکاری زنده برای بازآفرینی تجربهٔ فرهنگی در متن معاصر است» (لوتمان، ۱۳۹۴: ۶۳).

بنابراین، نشانه‌شناسی اسطوره‌ای امکانی فراهم می‌آورد تا متن ادبی نه فقط به‌عنوان مجموعه‌ای از واژگان، بلکه به‌عنوان شبکه‌ای از دلالت‌های فرهنگی، تاریخی و نمادین خوانده شود. این رویکرد به‌ویژه در تحلیل شعر معاصر اهمیّت دارد، زیرا نشان می‌دهد چگونه شاعر می‌تواند از خلال زبان روزمره و تصاویر جزئی، معناهایی اسطوره‌ای و جمعی بیافریند و تجربهٔ فردی را به افقی فرهنگی و انسانی گسترش دهد.

۲-۲.نشانه‌شناسی فرهنگی

«نشانه‌شناسی فرهنگی رویکردی میان‌رشته‌ای برای فهم «چگونگی تولید، گردش و تثبیت معنا در فرهنگ» است؛ یعنی فرهنگ نه صرفاً مجموعه‌ای از آثار هنری یا سنّت‌ها، بلکه شبکه‌ای از نظام‌های نشانه‌ای (زبان، آیین، تصویر، رسانه، پوشش، معماری، روایت‌های جمعی وغیره) تلقی می‌شود که جهان اجتماعی را قابل‌فهم می‌کنند» (لوتمان، ۱۳۹۴ : ۲۵). در این چارچوب، «هر جامعه برای تجربه‌های خود کُدها و قراردادهایی می‌سازد و از رهگذر آن‌ها به پدیده‌ها ارزش، هویت و معنا می‌دهد؛ بنابراین، تحلیل فرهنگی به جای تمرکز صرف بر «محتوا»، بر سازوکارهای رمزگذاری/رمزگشایی، قواعد تفسیر، و نسبت متن با بافت تاریخی و اجتماعی تکیه می‌کند» (سجودی، ۱۳۸۷: ۵۲). از نگاه نشانه‌شناسی فرهنگی، متن ادبی یا هنری یک واحد منزوی نیست، بلکه «در پیوند با گفتمان‌ها و کُدهای مسلط/رقیب زمانه‌اش معنا می‌گیرد و می‌تواند همان کُدها را بازتولید، جابه‌جا یا مختل کند» (احمدی، ۱۳۸۲: ۸۶).

یوری لوتمان در تبیین این رویکرد، مفهوم کلیدی «سپهر نشانه‌ای» را طرح می‌کند: «فضایی کلان که در آن همه زبان‌ها و نظام‌های دلالتی یک فرهنگ هم‌زمان حضور دارند و از طریق ترجمه، تقابل و تعامل با یکدیگر کار می‌کنند» (لوتمان، ۱۳۹۴: ۱۲۴) «درون این سپهر، فرهنگ پیوسته میان «مرکز» و «پیرامون» در نوسان است: در مرکز، کُدهای رسمی‌تر و تثبیت‌شده‌تر قرار می‌گیرند و در پیرامون، گونه‌های حاشیه‌ای، نوظهور یا ناهمساز که امکان نوآوری و دگرگونی را بالا می‌برند. این نگاه کمک می‌کند بفهمیم چرا برخی نشانه‌ها در دوره‌ای خاص بدیهی و طبیعی به نظر می‌رسند و چگونه با تغییر شرایط اجتماعی یا ورود رسانه‌ها و زبان‌های تازه، تفسیرها دگرگون می‌شود» (سجودی، ۱۳۸۷: ۶۷). در نتیجه، «معنا» امر ثابت نیست؛ بلکه حاصل پویایی ترجمه میان کُدها، و نیز کشاکش میان حافظه فرهنگی تثبیت‌کننده و نیروهای نوآورِ مرزهای فرهنگی است» (لوتمان، ۱۳۹۴: ۷۵).

یکی از مباحث محوری در نشانه‌شناسی فرهنگی، نسبت متن با حافظهٔ فرهنگی است. فرهنگ برای استمرار خود ناگزیر از ذخیره‌سازی و بازخوانی است و این کار را از طریق متن‌ها (ادبی، دینی، تاریخی، رسانه‌ای) انجام می‌دهد؛ متن‌ها نه فقط حامل پیام، بلکه «مکان‌های حافظه»اند که گذشته را انتخاب، صورت‌بندی و در اکنون بازمعنا می‌کنند» (همان: ۸۹). بدین ترتیب، یک تصویر، واژه یا روایت می‌تواند در طول زمان به نشانه‌ای پرقدرت تبدیل شود: «از تجربه‌ای زیسته به الگوی بازشناختی جمعی برسد و در موقعیت‌های تازه دوباره فعال گردد» (احمدی، ۱۳۸۲: ۸۶) «همچنین نشانه‌شناسی فرهنگی نشان می‌دهد که ایدئولوژی و قدرت چگونه در سطح کُدها عمل می‌کنند: با تعیین این‌که چه چیزی «قابل گفتن»، «قابل دیدن» یا «طبیعی» تلقی شود و چه چیزهایی به حاشیه رانده شوند» (سجودی، ۱۳۸۷: ۹۶) از این‌رو، تحلیل نشانه‌شناختی فرهنگ، در عمل نوعی خوانش انتقادی سازوکارهای معناست؛ اینکه فرهنگ چگونه از طریق نشانه‌ها جهان را نظم می‌دهد، هویت می‌سازد و تجربهٔ جمعی را روایت‌پذیر می‌کند.

در این قسمت از مقاله به بررسی برخی از اشعار شمس لنگرودی از منظر نشانه-شناسی پرداخته می‌شود.

زنده باد بال خدا

«زنده باد بال خدا/ که فرو می‌افتد/ و درست روی شانهٔ من می‌نشیند،/ زنده باد! / زنده باد آفتاب سحر/ که سرش را می‌چرخاند، پیدایت می‌کند/ و تلالو اولش را برای تو پست می‌کند،/ زنده باد!/ زنده باد دفتر مشق من/ که بین این همه کاغذ/ فقط برای تو شعر جذب می‌کند،/ زنده باد!/ زنده باد سنگ‌های خیابان/ که بین این همه کفش/ فقط از کفش تو عکس می‌گیرند/ و برای عارفان برهنه پای روز جزا می‌فرستند./ زنده

باد عشق تو محبوبم زنده باد/ که خیالم را آن قدر دور می‌برد/ که برای حیات این مردم/ معنایی پیدا کند./ آی زندگی، دیدی چه سرت آوردیم» (شمس لنگرودی:۱۳۹۳ :۶۶).

در این شعر، شمس لنگرودی یک الگوی نشانه‌شناختی ارائه می‌دهد. او با استفاده از عبارت ترجیعی و آیینی «زنده باد»، اشیاء و پدیده‌ها را از ساحت مادی خارج کرده و به آن‌ها کارکردی اسطوره‌ای و فرهنگی می‌بخشد.

«زنده باد بال خدا / که فرو می‌افتد / و درست روی شانهٔ من می‌نشیند»

الف) نشانه‌شناسی اسطوره‌ای

تجسم‌بخشی به الوهیت: «بال خدا» دالّی است که به حضور حمایتگر و قدسی اشاره دارد. در اسطوره‌ها، نشستن پرنده (یا بال) بر شانه، نماد انتخاب شدن، برکت و اعطای قدرت معنوی (فره ایزدی) است.

هبوط قدسی: فرو افتادن بال خدا از آسمان به زمین، نشان‌دهندهٔ پیوند میان ساحت «مینوی» و «گیتی» است.

ب) نشانه‌شناسی فرهنگی

زمینی کردن امر قدسی: در فرهنگ رسمی، خدا در دوردست‌هاست، اما در نشانه‌شناسی فرهنگی شمس، خدا چنان صمیمی است که بالَش را روی شانه شاعر می‌گذارد. این یک «کُدشکنی فرهنگی» است که رابطهٔ انسان و خدا را از ترس به صمیمیت و رفاقت ترجمه می‌کند.

«زنده باد آفتاب سحر / که سرش را می‌چرخاند، پیدایت می‌کند / و تلالو اولش را برای تو پست می‌کند»

الف) نشانه‌شناسی اسطوره‌ای

خورشید هوشمند: در اساطیر، خورشید «چشم جهان» است که همه چیز را می‌بیند. شاعر به خورشید (آفتاب سحر) شخصیت می‌دهد که آگاهانه به دنبال «محبوب» می‌گردد. این بازگشت به نگاه جاندارپندارانه در اسطوره است.

ب) نشانه‌شناسی فرهنگی

کُد رسانه‌ای «پست کردن»: شمس با استفاده از فعل «پست می‌کند»، یک پدیدهٔ کهن (طلوع خورشید) را با کُدهای فرهنگ ارتباطات معاصر پیوند می‌زند. خورشید در اینجا مثل یک کاربر شبکه اجتماعی یا مأمور پست عمل می‌کند. این «معاصرسازی اسطوره» یکی از ویژگی‌های اصلی نشانه‌شناسی فرهنگی اوست.

«زنده باد دفتر مشق من / که بین این همه کاغذ / فقط برای تو شعر جذب می‌کند»

الف) نشانه‌شناسی اسطوره‌ای

شیء جادویی: دفتر مشق در اینجا کارکردی فراتر از کاغذ دارد؛ او یک «مغناطیس جادویی» است. در تفکر اسطوره‌ای، اشیاء دارای اراده هستند. دفتر مشق شاعر، نه به انتخاب او، بلکه به ارادهٔ خود، شعرها را «جذب» می‌کند.

ب) نشانه‌شناسی فرهنگی

حافظهٔ آموزشی: «دفتر مشق» دالّی است که لایه‌های حافظه جمعی و دوران کودکی را فعال می‌کند. شاعر از ابزار «نظم و تکلیف» (مدرسه)، ابزاری برای «عشق و آفرینش» می‌سازد. این تغییر کارکرد یک نشانه فرهنگی (از تکلیف به تالیف) اهمیت بالایی دارد.

«زنده باد سنگ‌های خیابان / که بین این همه کفش / فقط از کفش تو عکس می‌گیرند / و برای عارفان برهنه پای روز جزا می‌فرستند»

الف) نشانه‌شناسی اسطوره‌ای

شهادت اشیاء: این بند به اسطوره «شهادت دادن اعضا و اشیاء در روز محشر» اشاره دارد. زمین (سنگ‌های خیابان) حافظه تاریخ است و اعمال را ثبت می‌کند.

برهنه‌پایی: «عارفان برهنه‌پا» تیپ‌واره‌های اسطوره‌ای/عرفانی هستند که نماد بی‌تعلقی و کشف حقیقت‌اند.

ب) نشانه‌شناسی فرهنگی

فرهنگ نظارت و تصویر: استفاده از واژهٔ «عکس گرفتن» و «فرستادن»، فضای خیابان را به یک شبکه هوشمند تصویری تبدیل می‌کند. شاعر کُد «عکاسی مدرن» را با کُد «معاد و جزا» ترکیب می‌کند.

ارزش‌گذاری نشانه‌ای: سنگ‌ها بین «این همه کفش» (انبوه مردم)، فقط یک کفش را انتخاب می‌کنند. این نشان‌دهندهٔ «تمایز فرهنگی» محبوب در فضای عمومی شهر است.

«زنده باد عشق تو محبوبم زنده باد / که خیالم را آن قدر دور می‌برد / که برای حیات این مردم / معنایی پیدا کند»

الف) نشانه‌شناسی اسطوره‌ای

سفر قهرمان: «خیال» شاعر به سفری دور می‌رود (سفر به ماوراء) تا «معنا» (اکسیر حیات) را شکار کند و برای مردم بیاورد. این دقیقاً الگوی اسطوره‌ای سفر قهرمان برای نجات قبیله است.

ب) نشانه‌شناسی فرهنگی

مسئولیت اجتماعی هنر: در اینجا «عشق» از یک مسئلهٔ شخصی به یک مسئلهٔ فرهنگی و جمعی تبدیل می‌شود. نشانهٔ «عشق» در سپهر فرهنگی شمس، ابزاری است برای معنابخشی به زندگی مردمی که دچار بی‌معنایی شده‌اند. این پیوند میان «امر فردی» و «حیات جمعی»، غایتِ نشانه‌شناسی فرهنگی در شعر اوست.

«آی زندگی، دیدی چه سرت آوردیم»

الف) نشانه‌شناسی اسطوره‌ای

رویارویی با تقدیر: این سطر پایانی، اعلام پیروزی انسان بر تقدیر (زندگی) است. در اساطیر، قهرمان کسی است که نظمی نو در جهان دراندازد.

ب) نشانه‌شناسی فرهنگی

زبان طناز و معترض: این جمله با لحنی عامیانه و رندانه، نشان‌دهندهٔ غلبهٔ اراده سوژه بر جبر زیستی است. شاعر می‌گوید ما با «نشانه»، با «شعر» و با «عشق»، واقعیت سخت زندگی را دگرگون کردیم و به آن کُدهای دلخواه خودمان را تحمیل کردیم.

در این شعر، شمس لنگرودی از طریق «آشنایی‌زدایی از نشانه‌های روزمره» (دفتر مشق، سنگ خیابان، کفش)، آن‌ها را به مقام نمادهای اسطوره‌ای ارتقا می‌دهد. او با ترکیب کُدهای سنتی (عارف، روز جزا، بال خدا) و کُدهای مدرن (پست کردن، عکس

گرفتن، حیات مردم)، یک سپهر نشانه‌ای جدید می‌سازد که در آن «عشق» نقش موتور محرک برای تولید معنا در فرهنگ را ایفا می‌کند. این شعر، غلبه «فرهنگ انسانی» بر «جبر طبیعی و زندگی مادی» را جشن می‌گیرد.

باغستان شلوغ است

«باغستان شلوغ است/ آنانی که روی درخت‌ها نشسته و چهچهه می‌زنند/ عابران‌اند/ اینان که بر کناره ایستاده نگاه می‌کنند/ گنجشکان/ و ما میان صداها پرپر می‌زنیم/ و شعر می‌نویسیم/ شعرهائی میخوش/ که میوه‌های همین باغستان‌های غریب‌اند» (همان:۵۰).

در این قطعه، شمس لنگرودی با وارونه‌سازی نسبت انسان و پرنده، باغ را از یک فضای طبیعی ساده به میدان مبادله نشانه‌ها تبدیل می‌کند. شعر بر پایهٔ جابه‌جایی جایگاه‌ها ساخته شده است: «عابران» جای پرندگان را می‌گیرند، «گنجشکان» جای تماشاگران را، و «ما» در میان این دو سطح، هم در مقام موجودی معلق و هم در مقام شاعر، «پرپر» می‌زنیم و شعر می‌نویسیم. همین ساختار جابه‌جایی، امکان هر دو خوانش اسطوره‌ای و فرهنگی را فراهم می‌کند.

«باغستان شلوغ است»

الف) نشانه‌شناسی اسطوره‌ای

«باغستان» در سنّت اسطوره‌ای و ادبی فارسی، صرفاً یک مکان طبیعی نیست؛ نشانه باغِ آغازین، باروری، بهشت، مرکز حیات و وفور است. باغ در حافظهٔ اسطوره‌ای

فرهنگ ایرانی اغلب فضایی است میان طبیعت و معنا؛ جایی‌که نظم، زندگی و زیبایی در آن به اوج می‌رسند.

اما شاعر با صفت «شلوغ» این باغ آرمانی را از سکون و تعادل کلاسیک خارج می‌کند. در نتیجه، باغ دیگر فقط بهشت آرام نیست، بلکه به فضایی پرهیاهو و متکثر بدل می‌شود؛ یعنی اسطورهٔ باغ وارد جهان ناآرام معاصر می‌گردد.

ب) نشانه‌شناسی فرهنگی

«شلوغ» باغستان را به فضای اجتماعی نزدیک می‌کند: باغ نه خلوت شاعرانه، بلکه شبیه شهر، بازار، میدان عمومی یا محیط اجتماعی پُر رفت‌وآمد می‌شود.

بنابراین از همان ابتدا، شعر از طبیعت صرف فاصله می‌گیرد و باغ را به مثابهٔ یک سپهر فرهنگی معرفی می‌کند؛ فضایی که در آن عناصر مختلف در حال دیدن، دیده شدن، صدا ساختن و معنا تولید کردن‌اند.

«آنانی که روی درخت‌ها نشسته و چهچهه می‌زنند / عابران‌اند»

الف) نشانه‌شناسی اسطوره‌ای

در منطق عادی، روی درخت نشستن و چهچهه زدن متعلق به پرندگان است؛ اما شاعر این جایگاه را به «عابران» می‌دهد. این وارونگی، شعر را وارد سطحی از دگردیسی اسطوره‌ای می‌کند؛ جایی‌که مرز انسان/طبیعت لغزان می‌شود.

از منظر اسطوره‌ای، دگردیسی یکی از سازوکارهای مهم معناست: انسان می‌تواند خصلت پرنده بگیرد، و پرنده در مقام انسانی ظاهر شود. این جابه‌جایی یادآور جهانی است که در آن مرزهای تثبیت‌شده هنوز قطعی نشده‌اند.

«درخت» نیز در بسیاری از نظام‌های اسطوره‌ای نشانه محور عالم، پیوند زمین و آسمان و جایگاه حیات است. اینکه «عابران» بر درخت نشسته‌اند، یعنی امر گذرا و موقت، بر نقطه‌ای مستقر شده که معمولاً جایگاه معنا و دوام است. این خود یک تنش اسطوره‌ای می‌سازد: گذرا بر جاودانه نشسته است.

ب) نشانه‌شناسی فرهنگی

«عابر» در کُد فرهنگی مدرن، نشانهٔ شتاب، گذر، بی‌تعلقی و زندگی شهری است. عابر کسی است که می‌گذرد، توقف ندارد و در سطح می‌ماند.

اما همین عابران در شعر «روی درخت‌ها نشسته و چهچهه می‌زنند». یعنی شاعر از طریق وارونه‌سازی، انسان اجتماعی را به موجودی نمایشی و آوازخوان تبدیل می‌کند. این می‌تواند خوانشی انتقادی هم داشته باشد: در جهان معاصر، حتی «عابر» نیز فقط نمی‌گذرد، بلکه دائماً در حال صدا تولید کردن، اظهار حضور، و نمایان شدن است. «چهچهه» در این سطح، فقط آواز طبیعی نیست، بلکه می‌تواند کنایه‌ای از انبوه گفتارها، هیاهوی اجتماعی، و تکثّر صداها باشد.

«اینان که بر کناره ایستاده نگاه می‌کنند / گنجشکان»

الف) نشانه‌شناسی اسطوره‌ای

اینجا وارونگی کامل می‌شود: حالا «گنجشکان» نه روی شاخه، بلکه «بر کناره ایستاده» و ناظرند. یعنی پرندگان از جایگاه طبیعی خود بیرون آمده‌اند و در موقعیت تماشاگر صحنه قرار گرفته‌اند.

در خوانش اسطوره‌ای، این جابه‌جایی به معنای آشفتگی یا سیالیت مرزهای آفرینش است: جهان به وضعیتی رسیده که موجودات نقش‌های معمول خود را از دست داده‌اند.

«کناره» نیز نشانه‌ای مهم است: کناره در نظام اسطوره‌ای می‌تواند مرز میان مرکز/حاشیه باشد. گنجشکان در حاشیه‌اند، اما نگاه می‌کنند؛ یعنی حاشیه واجد آگاهی شده است.

ب) نشانه‌شناسی فرهنگی

«گنجشک» در حافظه فرهنگی، پرنده‌ای آشنا، شهری، کوچک و جمعی است؛ نه پرنده‌ای اسطوره‌ای و باشکوه مثل سیمرغ، بلکه موجودی روزمره و نزدیک به زیست عادی مردم.

وقتی شاعر می‌گوید «گنجشکان» در کناره ایستاده‌اند و نگاه می‌کنند، در واقع یک صحنه اجتماعی می‌سازد: کسانی در مرکزند و صدا تولید می‌کنند و کسانی در حاشیه‌اند و فقط تماشا می‌کنند.

این بند می‌تواند بازنمایی یک ساختار فرهنگی باشد: جامعه‌ای که در آن برخی درخت دیده‌شدن را اشغال کرده‌اند و برخی دیگر در حاشیه، تنها ناظر نمایش‌اند.

«و ما میان صداها پرپر می‌زنیم / و شعر می‌نویسیم»

الف) نشانه‌شناسی اسطوره‌ای

«ما» در این بند موجودی میان‌حال است: نه کاملاً انسان، نه کاملاً پرنده. فعل «پرپر می‌زنیم» شاعر را در وضعیت دگردیسی، تعلیق، بی‌قراری و میل به پرواز قرار می‌دهد.

پر زدن در اسطوره‌ها غالباً به سوی رهایی، عروج، یا عبور از مرزها اشاره دارد، اما «پرپر زدن» با نوعی ناتمامی همراه است: میل به اوج هست، اما اوج کامل محقق نشده. این امر، سوژهٔ شاعر را به موجودی میانه بدل می‌کند؛ کسی که در جهان آشفتهٔ صداها هنوز در جستجوی شکل نهایی خویش است.

«میان صداها» نیز فضایی شبه‌کیهانی می‌سازد: جهان نه از اشیا، بلکه از آواها و پژواک‌ها تشکیل شده است. در اسطوره، آفرینش اغلب با کلام/صدا پیوند دارد؛ اینجا شاعر در دل کثرت اصوات، عمل آفرینش شعر را انجام می‌دهد.

ب) نشانه‌شناسی فرهنگی

«صداها» در این شعر فقط اصوات طبیعی نیستند؛ نماینده گفتمان‌ها، حرف‌ها، هیاهوها، روایت‌ها و کُدهای متکثر اجتماعی‌اند.

«ما میان صداها پرپر می‌زنیم» یعنی شاعر و هم‌نوعانش در دل این تکثر و شلوغی فرهنگی، وضعیتی ناپایدار دارند: نه ساکت‌اند و نه مسلط؛ بلکه در حال تلاش برای یافتن جایگاه خودند.

سپس «شعر می‌نویسیم»، این فعل، کنش فرهنگی شاعر را روشن می‌کند. شعر، واکنشی به شلوغی جهان است؛ نوشتن، سامان‌دهی آشوب صداهاست. به بیان دیگر، در سپهر فرهنگی شعر، شاعر کسی است که از دل هیاهوی عمومی، صورت زبانی تازه می‌سازد.

«شعرهایی میخوش / که میوه‌های همین باغستان‌های غریب‌اند»

الف) نشانه‌شناسی اسطوره‌ای

اینجا شعر به «میوه» تشبیه می‌شود؛ و «میوه» در منطق اسطوره‌ای نشانهٔ ثمر، زایش، برکت و نتیجه حیات است.

وقتی شعر، میوه باغستان باشد، خود شعر به محصول یک جهان زایا و رازآلود تبدیل می‌شود. این تصویر، آفرینش ادبی را در امتداد آفرینش طبیعی قرار می‌دهد؛ گویی شعر از خاک، درخت، آواز و شلوغی باغ می‌روید.

صفت «غریب» نیز اهمیّت دارد: باغستان، هرچند یادآور باغ آشنا و آرمانی است، اما در این شعر غریب شده است. در نتیجه، میوه آن هم عادی نیست؛ شعر محصول جهانی است که هم آشناست و هم بیگانه. این دوگانگی از نظر اسطوره‌ای به فضای میان‌جهانی/مرزی نزدیک است.

ب) نشانه‌شناسی فرهنگی

«میخوش» بودن شعرها، پیوندی با سنّت ادبی فارسی دارد؛ شعری که سرمست‌کننده، دلکش و زنده است. این تعبیر، شعر را در حافظهٔ فرهنگی شعر فارسی قرار می‌دهد.

«میوه‌های همین باغستان‌های غریب‌اند» یعنی شعرها محصول مستقیم همین فضای اجتماعی-فرهنگی‌اند؛ نه چیزی جدا از جهان، بلکه برآمده از همان شلوغی، جابه‌جایی نقش‌ها و تکثر صداها.

«غریب» در سطح فرهنگی می‌تواند به احساس بیگانگی انسان معاصر اشاره کند: باغستان هنوز هست، اما دیگر بهشت آشنا نیست؛ جهانی است که هویت‌هایش جابه‌جا شده و شاعر باید از دل همین بیگانگی، معنا و شعر استخراج کند.

در این شعر، شمس لنگرودی با استفاده از تصویر مرکزی «باغستان» و با وارونه‌سازی جایگاه انسان و پرنده، جهانی می‌سازد که در آن روابط عادی طبیعت و فرهنگ از نو رمزگذاری می‌شوند. از منظر نشانه‌شناسی اسطوره‌ای، باغستان یادآور باغ آغازین و مرکز زایش است، اما با صفت «شلوغ» و با جابه‌جایی نقش‌ها، به فضایی دگردیسی‌یافته بدل می‌شود.

«آرام باش عزیز من، آرام باش/حکایت دریاست زندگی/گاهی درخشش آفتاب، برق و بوی نمک، ترشح شادمانی/گاهی هم فرو می‌رویم، چشم‌هایمان را می‌بندیم، همه جا تاریکی است،/آرام باش عزیز من، آرام باش/دوباره سر از آب بیرون می آوریم/و تلألؤ آفتاب را می بینیم/ زیر بوته‌ای از برف/ که این دفعه/ درست از جایی که تو دوست داری، طالع می شود» (همان:۳۷).

این شعر شمس لنگرودی نمونه‌ای درخشان از تطبیق کهن‌الگوهای اسطوره‌ای با زیست‌جهان فرهنگی است. در این اثر، شاعر از یک سو بر مدار «زمان چرخشی» و «آیین‌های بازگشت» حرکت می‌کند (لایه اسطوره‌ای) و از سوی دیگر، مفاهیم انتزاعی زندگی را به تجربه‌های حسی، مدرن و عاطفی پیوند می‌زند (لایه فرهنگی).

«آرام باش عزیز من، آرام باش / حکایت دریاست زندگی»

الف) نشانه‌شناسی اسطوره‌ای

آب/دریا: دریا در تمامی اساطیر جهان، نماد «رحم ازلی»، «منشأ حیات» و در عین حال «آشوب نخستین» است. تشبیه زندگی به دریا، آن را از یک مفهوم خطی (تولد تا مرگ) خارج کرده و به یک کل کیهانی پیوند می‌زند که همواره در حال تلاطم و آرامش است.

تکرار آیینی: عبارت «آرام باش» که در ابتدا و میانه شعر تکرار می‌شود، کارکردی شبیه به «مانترا» یا «اوراد تسکین‌بخش» در آیین‌های باستانی دارد. این تکرار، فضا را از اضطراب تاریخ تهی کرده و به سکون اسطوره‌ای می‌برد.

ب) نشانه‌شناسی فرهنگی

خطاب صمیمی «عزیز من»: در فرهنگ معاصر و زبان گفتاری امروز، این نوع خطاب نشان‌دهندهٔ اولویت «رابطهٔ عاطفی» و «تسکین فردی» است. شاعر در نقش

یک «پیر» یا «همراه»، کُدهای آرامش‌بخش فرهنگی را برای سوژه‌ای که دچار اضطراب شده، فعال می‌کند.

زندگی به مثابهٔ حکایت: تبدیل زندگی به «حکایت»، نشان‌دهندهٔ ریشه‌های فرهنگ روایی ماست. در فرهنگ ایرانی، واقعیت‌های سخت زندگی همواره از طریق روایت و قصه (حکایت کردن) قابل تحمل و هضم شده‌اند.

«گاهی درخشش آفتاب، برق و بوی نمک، ترشح شادمانی»

الف) نشانه‌شناسی اسطوره‌ای

آفتاب (نور): آفتاب نماد خرد، آگاهی و حضور الوهیت است. در اینجا، نور در تقابل با «تاریکی» بندهای بعد، چرخه اسطوره‌ای «روز/شب» یا «خیر/شر» را می‌سازد.

عناصر اربعه: حضور نمک (خاک/زمین) و آفتاب (آتش/نور) در کنار دریا (آب)، یک تمامیت کیهانی ایجاد می‌کند که گویی تمام عناصر جهان برای ساختن لحظه «شادمانی» با هم متحد شده‌اند.

ب) نشانه‌شناسی فرهنگی

حافظه حسی-اقلیمی: «بوی نمک» و «درخشش آفتاب» بر روی آب، کُدهای فرهنگی آشنای شمال و زیست‌بوم ساحلی را فعال می‌کنند. این یک «نشانه‌شناسی بویایی» است که لذت زیستن را از انتزاع درآورده و به تجربه‌ای ملموس و نوستالژیک در فرهنگ ایرانی تبدیل می‌کند.

ترشح شادمانی: استفاده از واژهٔ «ترشح» (که بار بیولوژیک و مدرن دارد) در کنار «شادمانی»، نشان‌دهندهٔ نفوذ کُدهای زبان علمی/روان‌شناختی معاصر به درون بافت شعر کلاسیک‌وار شمس است.

«گاهی هم فرو می‌رویم، چشم‌های‌مان را می‌بندیم، همه جا تاریکی است»

الف) نشانه‌شناسی اسطوره‌ای

هبوط و مرگ موقت: فرو رفتن در آب و تاریکی، بازنمایی اسطوره «بلعیده شدن توسط نهنگ» یا «سفر به دنیای زیرین» است. این فرو رفتن، مرحله ضروری «مرگ و باززایی» است؛ تا کسی در تاریکی فرو نرود، نور را تجربه نخواهد کرد.

نابینایی اختیاری: چشم بستن در برابر تاریکی، نماد تسلیم در برابر سرنوشت یا «خلسه پیش از تولد دوباره» است.

ب) نشانه‌شناسی فرهنگی

بازنمایی رنج جمعی: در فرهنگ معاصر، «تاریکی» و «فرو رفتن» نشانه‌هایی از بحران‌های اجتماعی، یأس فلسفی و دوران انسداد است. شاعر این وضعیت را نه به عنوان یک بن‌بست، بلکه به عنوان یک «فاز گذرا» در فرهنگ صبوری و انتظار معرفی می‌کند.

«دوباره سر از آب بیرون می‌آوریم / و تلألؤ آفتاب را می‌بینیم»

الف) نشانه‌شناسی اسطوره‌ای

آیین بازگشت: این بند بر پایهٔ نگاه «میرچا الیاده» به زمان اسطوره‌ای است. زمان خطی نیست که تمام شود، بلکه چرخشی است. بیرون آمدن از آب، نماد «تولد دوباره» و رستاخیز است. انسان اسطوره‌ای همواره از آب (رحم) دوباره متولد می‌شود.

ب) نشانه‌شناسی فرهنگی

امید به مثابهٔ کنش فرهنگی: در اینجا «دیدن تلألؤ» یک کنش ارادی است. فرهنگ ایرانی که با مفهوم «سحر» و «پایان شب سیه» گره خورده، در این بیت بازتولید می‌شود. این نوعی «خوش‌بینی هستی‌شناختی» است که در بافت فرهنگی ما برای بقا ضروری بوده است.

«زیر بوته‌ای از برف / که این دفعه / درست از جایی که تو دوست داری، طالع می‌شود»

الف) نشانه‌شناسی اسطوره‌ای

جمع اضداد (برف و آفتاب): بیرون آمدن آفتاب از زیر «بوته برف»، یک تصویر سورئال و اسطوره‌ای است. برف (نماد زمستان/مرگ) به زهدانی برای آفتاب (نماد بهار/زندگی) تبدیل می‌شود. این تقابل، نشان‌دهندهٔ پیروزی حیات بر سترونی است.

طالع شدن: واژهٔ «طالع» مستقیماً به نجوم باستان و سرنوشت نوشته‌شده در آسمان‌ها اشاره دارد که از مفاهیم بنیادین تفکر اسطوره‌ای است.

ب) نشانه‌شناسی فرهنگی

شخصی‌سازی جهان: جملهٔ «درست از جایی که تو دوست داری»، نقطهٔ اوج نشانه‌شناسی فرهنگی در این شعر است. در جهان مدرن، «میل سوژه» اهمیّت می‌یابد. شاعر نمی‌گوید آفتاب از شرق می‌تابد، بلکه می‌گوید از «جایی که تو دوست داری».

دموکراسی معنا: این بند نشان می‌دهد که در فرهنگ معاصر، معنای جهان بر اساس سلیقه و عشق فردی بازسازی می‌شود. طبیعت (آفتاب) با خواست انسان (محبوب) هماهنگ می‌شود؛ این یعنی «انسان‌مدار شدن اسطوره».

در این شعر، شمس لنگرودی با استفاده از دالِ مرکزی «دریا»، پیوندی میان نظم اسطوره‌ای (مرگ و باززایی، زمان چرخشی) و نیاز فرهنگی (تسکین، امید، عشق

فردی) برقرار می‌کند. نوآوری او در این است که مفاهیم کلان اسطوره‌ای را در خدمت یک «عاشقانه آرام» قرار می‌دهد و با کُدگذاری‌های حسی (بوی نمک، بوته برف)، اسطوره را از آسمان به پهنه زیست روزمره و ساحت عاطفی انسانِ معاصر می‌کشاند. این شعر، «امید» را نه یک شعار، بلکه یک ضرورت ساختاری در سپهر نشانه‌ای زندگی تعریف می‌کند.

۳.نتیجه‌گیری

در جمع‌بندی مباحث این پژوهش می‌توان گفت شعر شمس لنگرودی در افق نشانه‌شناسی فرهنگی و اسطوره‌ای، شعری است که از رهگذر زبانی ساده، ایجازمند و به‌ظاهر روزمره، شبکه‌ای پیچیده از دلالت‌های فرهنگی، اسطوره‌ای و عاطفی را سامان می‌دهد و از این طریق تجربهٔ فردی را به سطحی از معنا ارتقا می‌بخشد که با حافظه جمعی و زیست‌جهان معاصر پیوند می‌خورد. بررسی نمونه‌های شعری نشان داد که شمس، برخلاف بسیاری از شاعران که اسطوره را به‌صورت ارجاعی، آشکار و مبتنی بر نام‌ها و روایت‌های شناخته‌شده به کار می‌گیرند، آن را در هیأت ساختارهای پنهان بازگشت، تکرار، دگردیسی، حیات دوباره، تقدس‌بخشی به امر جزئی و بازآفرینی رابطه انسان با طبیعت و اشیای پیرامون بازتولید می‌کند؛ از همین‌رو، در شعر او اسطوره نه عنصری تزئینی، بلکه سازوکاری معناآفرین است که جهان روزمره را از سطح عادت‌زدگی بیرون می‌آورد و به عرصهٔ تأویل‌پذیری فرهنگی وارد می‌کند. از سوی دیگر، در پرتو نشانه‌شناسی فرهنگی، روشن شد که شعر شمس درون سپهر نشانه‌ای فرهنگ معاصر ایرانی شکل می‌گیرد و با جابه‌جایی مرزهای مرکز و پیرامون، بسیاری از عناصر به‌ظاهر کم‌اهمیّت و حاشیه‌ای، مانند اشیای روزمره، نام‌های بومی، فضاهای شهری، لحن گفتاری، خاطره‌های شخصی و جزئیات اقلیمی را به کانون تولید معنا منتقل می‌کند؛ به بیان دیگر، شاعر از دل همین عناصر عادی، نظامی دلالتی پدید

می‌آورد که در آن زندگی روزمره، عشق، خاطره، امید، رنج و امر قدسی در نسبت با یکدیگر بازتعریف می‌شوند. تحلیل اشعاری چون «زنده باد بال خدا...»، «تمامی روزها یک روزند...»، «باغستان شلوغ است...» و «آرام باش عزیز من...» نشان داد که در شعر شمس، نشانه‌ها هم‌زمان در دو سطح عمل می‌کنند: در سطح نخست، بر بستر تجربه‌های حسی و فرهنگی معاصر قرار دارند و برای مخاطب امروز آشنا، ملموس و زیسته‌اند؛ و در سطح دوم، از طریق سازوکارهایی چون تشخص‌بخشی، جابه‌جایی نقش‌ها، زمان چرخشی، پیوند مرگ و زایش، و تبدیل اشیای عادی به حاملان نیروی قدسی، در افق اسطوره‌ای معنا می‌گیرند. بدین ترتیب، جهان شعری شمس لنگرودی جهانی است که در آن آفتاب، دریا، برف، سنگ، دفتر مشق، درها، پرندگان، خیابان و حتی کنش‌های روزمره، تنها واقعیت‌های مادی نیستند، بلکه نشانه‌هایی فرهنگی و اسطوره‌ای‌اند که به تجربهٔ زیستن عمق می‌بخشند و آن را به روایتی گسترده‌تر از انسان معاصر تبدیل می‌کنند. همچنین این پژوهش نشان داد که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شعر شمس، توانایی او در پیوند دادن امر شخصی با امر جمعی است؛ به این معنا که عاطفهٔ فردی، خاطرهٔ خصوصی و تجربهٔ عاشقانه در شعر او از انحصار فردی خارج می‌شوند و به امکانی برای بازخوانی وضعیت انسان، جامعه و فرهنگ بدل می‌گردند. از این منظر، شعر شمس نه فقط بازتاب احساسات شخصی شاعر، بلکه کوششی برای معنابخشی به حیات جمعی در زمانه بحران معنا، پراکندگی تجربه و افول کلان‌روایت‌هاست. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که اهمیّت شعر شمس لنگرودی در این است که با بهره‌گیری هم‌زمان از ظرفیت‌های نشانه‌شناسی فرهنگی و اسطوره‌ای، الگویی از شعر معاصر فارسی عرضه می‌کند که در آن سادگی زبان مانع پیچیدگی معنا نمی‌شود، بلکه خود به بستری برای تراکم دلالت‌ها بدل می‌گردد؛ الگویی که نشان می‌دهد چگونه می‌توان از دل زبان روزمره و تجربه‌های خرد، جهانی سرشار از نشانه، حافظه، اسطوره و معنا آفرید. بر این‌اساس، نوآوری اصلی این پژوهش

نیز در آن است که شعر شمس را نه صرفاً از منظر سبک، عاطفه یا تجربه زیسته، بلکه به‌مثابه متنی چندلایه و پویا بررسی کرده است که در آن تعامل نشانه‌های فرهنگی و الگوهای اسطوره‌ای، بنیان اصلی تولید معنا را شکل می‌دهد؛ تعاملی که سبب می‌شود شعر او هم ریشه در بوم و زمانه خویش داشته باشد و هم از افقی فراتر، به ساحت‌های پایدارتر تجربهٔ انسانی راه یابد.

کتاب‌شناسی

الف: کتاب‌ها

۱)احمدی، بابک (۱۳۸۲)، ***ساختار و تأویل متن***، تهران: مرکز.

۲)الیاده، میرچا (۱۳۷۳)، ***اسطوره و واقعیت***، ترجمهٔ نصرالله رستگار. تهران: مرکز.

۳) بارت، رولان (۱۳۸۰)، ***اسطوره‌شناسی***، ترجمهٔ شیریندخت دقیقیان. تهران: مرکز.

۴)سجودی، فرزان (۱۳۸۷)، ***نشانه‌شناسی کاربردی***. تهران: علم.

۵)لنگرودی، شمس (۱۳۹۳)، ***مجموعه اشعار شمس لنگرودی***، تهران: نگاه

۶)لوتمان، یوری (۱۳۹۴)، ***نشانه‌شناسی فرهنگ***، ترجمهٔ ناصر فکوهی، تهران: فرهنگ جاوید.

ب: مقاله‌ها

۱)صادق وند، سجاد،طاهری، قدرت‌اله (۱۴۰۱)، ***«وجود، زمان و پدیدارشناسی وجودی در اشعار شمس لنگرودی»***، پژوهش‌های ادبی، دورهٔ ۱۹، شمارهٔ ۷۵صص ۷۷ـ ۱۰۳.

۲)فیاض‌منش، پرند، صفایی سنگری، علی، چراغی، رضا (۱۳۹۷)، ***«تحلیل نشانه‌های بلاغی در عاشقانه‌های شمس لنگرودی»***، پژوهش‌نامهٔ ادب غنایی، سال شانزدهم، شمارهٔ ۳۱، ۱۷۱ـ ۱۹۴.

۴)موسوی، فاطمه زهرا، صالحی، جواد (۱۴۰۳)، ***«کاربرد نشانه‌شناسی در تحلیل شعر شمس لنگرودی: بررسی استعاره‌های اجتماعی و تاریخی در بازنمایی بحران‌های هویتی»***، نشریهٔ گنجینه زبان و ادبیات فارسی، دورهٔ ۲، شمارهٔ ۲،صص ۱ـ۱۲.

ج: پایان‌نامه

۳)کنونی، امین (۱۳۹۵)، ***«بررسی و تحلیل سبک اشعار شمس لنگرودی»***، پایان‌نامۀ کارشناسی ارشد، استاد راهنما: بهاءالدین اسکندری، قم: دانشگاه قم.